

دکتر محمد وحید دستگردی

نویسندگان در نقش روانشناسان

(۵)

(دی. اچ. لورنس)



زندگی، احوال و آثار و افکار دی. اچ. لورنس توجه عمیق روانشناسان را بخود جلب کرده است. لورنس نه تنها نزدیک ترین و صمیمی ترین کسان خود، دوستان خود، دشمنان و آشنایان خود را مورد روانکاوی قرار داد بلکه خودش را نیز روانکاوی کرد و مورد تجربه و تحلیل دقیق روانی قرار داد. پس از مرگ نیز بیش از هر داستان نویس قرن معاصر مورد روانکاوی قرار گرفته است.

یکی از هدفهای بزرگ و عالی لورنس کشف ساختمان بنیادی وجدان آدمی « بوده است و دیگران پس از مرگ لورنس درباره خودش نیز در همین زمینه به مطالعه و پژوهش پرداخته اند. لورنس دریکی از قراء انگلستان بنام ایستوود که پراز معادن زغال سنگ بود به دنیا آمد. وی چهارمین فرزند یک کارگر معادن زغال سنگ بود و در سن هفت سالگی در معدن زغال سنگ بکار پرداخت.

در سن سیزده سالگی موفق به کسب یک بورس تحصیلی شد و در دبیرستان نوتینگهام به تحصیل پرداخت و چند سال بعد از دانشگاه نوتینگهام موفق به کسب گواهینامه معلمی شد. ناسن بیست و شش سالگی در دبستان به تدریس پرداخت و آنگاه پس از نشر اولین داستانش بنام «طاووس سفید» بکار ادبیات روی آورد و اوقات خود را یکسره به مطالعه ادبیات اختصاص داد.

لورنس در دوره معلمی شهرت خوبی برای خود کسب کرده اما بنظر میرسد همیشه بامقامات بالای اداری در کشمکش بوده و از نحوه روابط خود با آن مقامات راضی نبوده است. یکی از زندگی نامه نگاران متعدد لورنس نوشته است هرگاه بازرس مدرسه وارد کلاس لورنس می شد دانش آموزان به بازرس «صبح بخیر آقا» می گفتند اما لورنس روی ترش می کرد و اخمها را درهم می کشید و کلمه ای با بازرس صحبت نمی کرد. وقتی که داستان بزرگ لورنس تحت عنوان «فرزندان و عاشقان» منتشر شد وی بیست و هشت ساله بود. این داستان درباره زندگی زناشویی پر آشوب و پر ماجرای پدر و مادر لورنس می باشد. پدر و مادر لورنس از لحاظ تحصیلات، زمینه فکری و اخلاق و روحیات با یکدیگر سازگاری و توافق نداشتند. لورنس اوضاع و احوال پدر و مادرش را بدین ترتیب تشریح کرده است: «نزاعی بین زن و شوهر

شروع می‌شد، نزاعی سخت و وحشتناک که فقط با مرگ یکی از دو طرف می‌توانست ختم شود. موضوع مایه نأسف آن بود که زن بیش از حد مخالف شوهر بود. از مقام و موقعیت پائین و غیرمهم شوهر ناراضی بود. میخواست شوهرش به آن مرتبه‌ای که مورد نظر او بود برسد. همین نحوه تفکر زن بود که سرانجام به نابودی شوهر انجامید.

شوهر بنام، والترمورل، دقیقاً نمی‌داند که او را چه شده است. عکس-العمل غریزی شهر در این وقت آن است که از کنار زن متعصب و سرخورده و بی‌منطق خود که به او هیچگونه توجهی ندارد و برای احساسات او پیشی ارزش قائل نیست و تمام عشق و علاقه و توجهش را نثار فرزندان می‌کند بگریزد. به این علت به می‌کده بنا می‌برد و زنش را که تنها بخاطر فرزندان زندگی می‌کند بحال خود رها می‌سازد. این اختلاف و افتراق هولناک بین زن و شوهر شخصیت و منش پل را که در حقیقت خود دی. اچ. لورنس می‌باشد تشکیل می‌دهد.

لورنس در تشریح و تفسیر محیط استادی و مهارت فوق‌العاده نشان می‌دهد و با زبانی فصیح و بلیغ و مؤثر احساسات و عواطف زنان و مردانی را که زیر بار مصائب و مشکلات زندگی و خصومت‌ها و دشمنی‌های اباهازه بین والدین از پسا در افتاده‌اند و در اثر این مصائب و مشکلات از شدت خشم و ناامیدی کمر قتل و نابودی یکدیگر را بسته‌اند تصویر و ترسیم می‌کند. پدر لورنس به روابط نزدیکی که بین لورنس و مادرش ایجاد شده بود به چشم نفرت می‌نگریست و آنرا هتاکتی و بی‌حرمتی نسبت بخود میدانست. شاید این روابط نزدیک عمداً بوجود آمده بود تا تحقیری برای پدر باشد و اگر کمی خوشبین فکر کنیم باید بگوئیم که علت ایجاد این روابط تمایل و رغبت ناخود

آگاهی بوده است که مادر لورنس بخاطر انتقام از پدر لورنس یعنی شوهرش در درون خود احساس میکرده است. بهر حال انگیزه مادر لورنس هر چه بوده است کار خود را کرد و سرانجام به نابودی شوهر انجامید. لورنس در کتاب خود تحت عنوان «فرزندان و عاشقان» درباره پدرش صحبت کرده است اما درست نمی دانیم که آیا وی در مورد صفات و خصوصیات تاحدی نکوهیده که به پدرش نسبت داده جانب عدالت را رعایت کرده است یا نه. یکی از نویسندگان انگلیسی در این مورد چنین نوشته است:

چند سال پیش سفری به زادگاه لورنس کردم. کان کن پیری را ملاقات کردم که بمن گفت با پدر لورنس سالهای متمادی در معدن کار می کرده است. کان کن پیر از تصویری که لورنس درباره پدرش با نام مستعار والتر مورل در کتابش ترسیم کرده بود اظهار خشم و تنفر می کرد و بمن چنین گفت: پدر لورنس نا این حد که در کتاب «فرزندان و عاشقان» ذکر شده است بد نبود، من با او دوستی قدیم داشتم و بهتر از هر کس دیگر در این حول و حوش او را می شناختم. مردی مهربان و صمیمی بود. مشروب را دوست داشت و یکی دو جرعه در روز می نوشید و کدام کان کن با مرد عاقلی است که شراب ننوشد. بین او و زنش اختلاف بود و همیشه با هم بگو مگو داشتند. ذکر این نکته در کتاب «فرزندان و عاشقان» کاملاً مطابق با حقیقت است. همسرش زنی قوی اراده تر و هوشمندتر بود و بنظر من لورنس و مادرش بیش از حد معقول و آنچه منطق اجازه میداد با او از در مخالفت در آمدند و همین مسائل باعث شد که او به میکده پناه ببرد و برای فرو افتادن در عالم بی خبری جرقه های می را پی در پی سربکشد. زندگی این زن شوهر را نمونه کامل افتراق و اختلاف فکری و عدم توافق

اخلاقی بوده است و زن از حساسیت فوق العاده پسرش بعنوان سلاحی در برابر شوهرش استفاده میکرده است و در طریق تخفیف و تحقیر شوهرش تا آن حد زیاده روی کرده بود که سرانجام شوهر در نهایت خشم و اضطراب و بهت و نگرانی از خانه گریخت و به دوستان میکده نشین خود پیوست و باقی عمر را در مستی و بیخبری و لاابالیگری صرف کرد.

شاید مشاهده همان عدم وحدت اخلاقی و روحی بین زن و شوهر بود که لورنس را مردی بدبین بار آورد و بدبینی او تا بجائی رسیده بود که ایجاد وحدت بین طبقات مختلف اجتماع را بکلی غیر ممکن می دانست و اصولاً فکر ایجاد مدینه فاضله را روی کره زمین بکلی از مغز خود دور کرده بود و به عقیده او ماهیت زندگی آدمی به تربیتی است که هرگز وحدت و یگانگی و آسایش از آن نباید انتظار داشت.

تحت تأثیر همین افکار بود که در سال ۱۹۲۴ بالحنی تندوتلخ و اندوهناک یکی از دوستانش چنین نوشت: «با من از مهر و محبت و اتحاد و یگانگی صحبت مکن. میان افراد آدمی همانقدر مهر و محبت هست که میان حیوانات وحشی مانند سگ های آبی و سنجاب ها و خارپشت ها و آهوها و مارهای زنگی». لورنس با بیانی روشن و صاف و یکدست که برتر و بالاتر از آثار نویسندگان معاصرش بود علیه تمدن صنعتی کنونی به مخالفت و مبارزه پرداخت و علیه حرص و آز آدمی در راه جمع کردن مال و مکنات که به اعتقاد او مخرب شأن و منزلت طبیعی او و مانع رسیدن او به خوشبختی و آسایش روحی بود سخنان تند پندآمیز قراوان بر صفحه کاغذ نوشت.

در سال ۱۹۲۷ چنین نوشت: «اگر مخاطب من جوانان باشند و من بتوانم با آنها بی پرآیه صحبت کنم فقط يك موضوع را به آنها گوشزد خواهم کرد.

به آنها خواهم گفت که فقط بخاطر پول برای خودتان یا برای کس دیگر زندگی نکنید و پول را هرگز هدف زندگی قرار ندهید. خودتان را مزدور پول نسازید. بکوشید معنی زندگانی را پیدا کنید و براساس آن زندگی کنید. عقیده کار کردن بخاطر پول را از خود دور کنید و هرگز پیرامون این فکر نگردید.

بدون شك این نصیحتی بسیار خوب و جالب است بشرط آنکه شخص دارای نبوغ ادبی لورنس باشد و مانند او بکاری که دلخواه اوست عشق و علاقه و رغبت نشان دهد. لورنس پس از جنگ جهانی اول به اطراف و اکناف جهان سفر کرد و پیوسته به دنبال تمدنی می گشت که کاملاً از ماده گرایی که بشدت از آن متنفر بود خالی باشد لکن هرگز چنین تمدنی را در کره زمین پیدا نکرد. چون ناامید شده بود برای فرار از ماده گرایی به میان قبایل و ایل ها پناه برد و لکن از این رهگذر هم تسکین خاطر نیافت.

لورنس از قدرت طلبی بشدت متنفر بود چوی معتقد بود که به روابط خصوصی میان افراد بشدت آسیب میرساند. در این مورد بیکی از دوستانش گفته بود: «قدرت طلبی یعنی علاقه یک شخص به داشتن قدرت برای حکومت کردن بر دیگران مار بزرگ خطرناکی است که باید آنرا از بین برد». اما این مار هنوز موجود است و هر روز هم بر قدرت و نیروی آن اضافه می شود و اگر لورنس امروز زنده بود مجبور می شد که این حقیقت را بپذیرد. لورنس در حقیقت اولین نویسنده ای نبود که می دید اصل و حقیقت زندگی توسط توده مردم درك نگردیده و مفهوم آن از بین رفته است و آخرین نویسنده ای هم نیست که به این موضوع برخورد کرده است. او به وضوح و در نهایت دلهره و اضطراب می دید که پیشرفت و ترقی بیشتر انسان به خودخواهی بیشتر، ماده گرایی بیشتر و جد و جهد افراطی در جهت بسالارفتن از نردبان مقامات اجتماعی و چشم و

هم چشمی با دیگران از جهت رفاه مادی و علاقه و رغبت دیوانه وار به پول خواهد انجامید.

اکنون می بینیم که این قسمت از پیش گوئی لورنس کاملاً بحقیقت پیوسته است. هنگامیکه روحیات لورنس را مطالعه می کنیم بعضی کیفیات روحی در او می بینیم که او را مضطرب و عصبانی ساخته اند و در ایجاد این کیفیات و صفات روحی مادر متعصب و ایزادگیر و پدر لایبالی و عشرت دوست او سهم بسزائی داشته اند. شاید لورنس بسبب تجربیات و مشاهدات دوران جوانی خود بوده است که در سنین بالای عمر به این نتیجه رسیده بود که رابطه زن و مرد و به عبارت دیگر روابط زن و شوهر چیزی جز میدان کارزار و جنگ و جدل و بحث و کشمکش نیست. لورنس با ملاحظه دقیق و توجه عمیق به روابط شخصی بین زنان و مردان بجای روابط اجتماعی آنان مفهوم غلط و نادرست و مبتنی بر آریا و سالوسی را که مردم از روابط جنسی داشتند درهم ریخت. متأسفانه نوشته ها و آثار لورنس درباره امور جنسی که رک و صریح و بی پرده و از زمان او خیلی جلوتر بودند برای او دردسرهایی بوجود آورد و وی را با اعمال دولت درگیر ساخت.

امروز برای ما خیلی عجیب است وقتی بخاطر می آوریم چه قبل و قال و هیاهویی در مورد داستان او بنام « قوس قزح » که در سال ۱۹۱۵ بعنوان داستانی گمراه کننده و مبتذل و غیر اخلاقی تحریم و توقیف شد برپا گردید. تحریم این داستان لورنس را بسیار خشمگین ساخت خصوصاً اینکه می دید در طول جنگ چه کارهای کثیف تر و غیر اخلاقی تر مورد تحسین و تقدیر دولت بود. اکنون اگر داستان « قوس قزح » را مطالعه کنید هیچگونه نکته یا موضوعی غیر اخلاقی در آن مشاهده نخواهید کرد.

هیچگونه شکمی نیست که لورنس از طرف کسانی که خود را بغلط مدافع اخلاق و آداب زمان می دانستند مورد بد رفتاری و توهین و تحقیر قرار می گرفت. شاید از اینکه خیلی زودتر از زمان مناسب خود به دنیا آمده بود مردی بد اقبال بوده است :

لورنس در آثارش ، رک گوئی و بی طرفی و صلح و صفا و بی ریائی را بسیار تأکید کرده است . او خود را موظف می دیده آنچه را بنظرش معقول و منطقی بوده است بیان کند و بنویسد ، شاید همین احساس اجبار در وظیفه شناسی در دوره استبداد و زورگوئی بوده است که برای او مصیبت و ناکامی و فقر و فلاکت بیار آورد . اگر او امروز زنده بود و در اوضاع و احوال ملایم تر سیاسی امروز چیز می نوشت اگر چه با صفات و کیفیات روحی که داشت سهمی از رفاه و آسایش بر نمی گرفت حداقل به آن فقر و فلاکت کشنده و مصیبت بار که همه عمر تحمل کرد دچار نمی شد .

مسافرت های متعدد لورنس به اطراف و اکناف جهان بمنظور پیدا کردن سرزمینی که تمدن آنرا خراب نکرده باشد برای او مطالبی بوجود آورد که سفرنامه های جالب و دل انگیز از آنها نوشت که از جمله برجسته ترین این سفرنامه ها می توان از « دریا و ساردینا » نام برد . در ساردینا مردی رامی بینیم که پیوسته از عالم ماده گرانی در حال فرار است و به مردی دیگر بر میخورد که آرزو دارد از ساردینا به لندن فرار کند . لورنس با این برداشت طعنه آمیز از زندگی میخواست است راه گریز از ماده گرانی را به تربیتی به مردم زمان یاد دهد اما متأسفانه در این کار توفیق نیافت و خودش هم با تنفر شدیدی که از ماده گرانی داشت از اثرات آن مصون نماند و تا پایان عمر فقر و فلاکت و بی پولی لحظه ای امان و آسایش برای او باقی نگذاشت .